

در انجمن روابط فرهنگی

ایران و هند

نطق افتتاحیه آقای سمیعی رئیس انجمن

سخنرانی آقای ملک الشعراء بهار استاد محترم دانشگاه تهران

- « بطوریکه اطلاع داده بودیم روز سه شنبه ۱۵ اسفند ساعت شش و نیم »
- « بمد از ظهر در تالار موزه ایران باستان انجمن روابط فرهنگی »
- « ایران و هند منعقد بود. قبلاً آقای سمیعی رئیس محترم انجمن نطقی »
- « باختصار ایراد نموده مجلس را افتتاح نمودند، سپس آقای ملک الشعراء »
- « بهار استاد محترم دانشگاه تهران سخنرانی محققانه‌ای در باب روابط »
- « فرهنگی ایران و هند ایراد کردند که از نظر خوانندگان میگذرد »



نطق افتتاحی آقای سمیعی در مجلس سخنرانی

انجمن روابط فرهنگی ایران و هند

از بانوان و آقایان محترم تشکر میکنم که دعوت انجمن روابط فرهنگی ایران و هند را بحسن قبول اجابت فرموده و این محفل ادبی را بنور وجود و فر حضور خود آرایش داده اند.

چنانکه آقایان محترم بخاطر دارند چندی پیش بر حسب دعوتی که از طرف دولت هندوستان شده بود هیئتی از دانشمندان ایران مسافرتی به هندوستان کرده و پس از گردش در بعضی نقاط مهمه و مطالعات در بنگاه های فرهنگی مراجعت نمودند. پس از بازگشت این هیئت از هندوستان جناب آقای علی اصغر حکمت رئیس هیئت به دولت شاهنشاهی ایجاد انجمنی را که بتواند روابط فرهنگی ایران و هندوستان را بهم نزدیک کرده و سوابق تاریخی را که از حیث فرهنگ در میان این دو ملت موجود است تجدید

نماید پیشنهاد کردند و بنا بر این پیشنهاد روز ۲۷ مهر ماه ۱۳۲۳ مراسم تأسیس و افتتاح انجمن روابط فرهنگی ایران و هند با حضور هیئت دولت وقت و جناب سررید ربولارد سفیر کبیر دولت انگلیس و جمعی کثیر از فضلا و دانشمندان طرفین بتوسط جناب آقای باقر کاظمی وزیر فرهنگ وقت در دانش سرای عالی بعمل آمد.

این انجمن پس از افتتاح جلسات خود را منظمأ و متوالیأ تشکیل داده و برای تشیید مبانی این روابط ادبی و فرهنگی قدمهائی برداشته است. نظیر این انجمن نیز در دهلی با حضور جنابان سر جوگند راسینک وزیر فرهنگ هندوستان و آقای آلف کارد وزیر خارجه هندوستان و آقای علی معتمدی نماینده محترم دولت شاهنشاهی ایران مقیم دهلی و عده بسیاری از ارباب فضل و ادب هند تشکیل یافته و بتوسط آقای وزیر فرهنگ هندوستان افتتاح شده و از هماندم ابواب مفاوضه و ارتباط را با این انجمن باز نموده و شعبه هائی نیز در سرا کز مهمه هندوستان ایجاد کرده است. این معنی هم البته برخاطر شریف آقایان عظام نیک هویدا و مسلم است که این روابط فرهنگی در میان دو ملت هند و ایران یک موضوع تازه و ابتکاری مقدمه ای نبوده است که امروز بعرضه وجود آمده باشد، همه میدانند که هزاران سال است این دو ملت باستانی بایکدیگر پیوستگی معنوی و اخلاقی داشته و مظاهر وحدت نژادی و زبانی و فرهنگی همواره در میان این دو گروه آریائی جلوه گری و خود نمائی میکرده است. و خوشبختانه دستبرد و تصاریف زمان و حوادث روزگار نتوانسته است رشته این وحدت حقیقی پیوستگی تاریخ راست و متزلزل سازد و بارکان آن خللی وارد آورد. هنوز نفحات دلکش و ترانههای فرح بخش بلبلان غزالخوان پارس بدمسازی و هم آهنگی نغمه سرایان هند در اعماق گوش صاحبان طنین انداز است و هنوز قندهای فارسی که از لب طوطیان شکر شکن هند فرومی ریخته است کام جان اهل معنی را شیرین می سازد. بحکم همان یگانگی معنوی است که امروز بدستگیری دانشمندان طرفین این انجمنها در آنجا و اینجا برپا گردیده و بنیاد آن روابط تاریخی برپایه ای استوارتر نهاده شده است و این دلبر زیبای آریائی جامه ای نو بر قامت رعناهی خود راست کرده است. انجمن روابط فرهنگی ایران و هند برای بسط و تکمیل این روابط اقدامات

بدست گرفته که از آنجمله فراهم ساختن محافل سخنرانیهای علمی و ادبی است تا بدینوسیله احساسات فرهنگی طرفین را بیش از پیش بیکدیگر نزدیک ساخته و مفاوضات ذوقی و معنوی را بمرض بروز و ظهور درآورد و اعضاء عمومی این انجمن بتوانند هر گونه استفاده ادبی و در تأیید روابط فرهنگی توحید مساعی کنند.

اینک من بنده از استاد دانشمند آقای ملک الشعراء بهار که خود از اعضای ارجمند این انجمن هستند سپاسگذاری میکنم که امروز در این مجمع سخنرانی فرموده و ما را به بیانات فاضلانه و تحقیقات دانشمندانه خود بهره ور و کامیاب خواهند ساخت و همچنین از دانشمندان زبان شناس هندی آقای راهوله سنگر ایتاین ممنون و متشکریم که شمه‌ای از تحقیقات خود را راجع بقدم‌ترین پیوستگی نژادی و لغوی ایران و هند بزبان اردو تلیف کرده‌اند و ترجمه آن اینک بتوسط آقای ابراهیم مرادی بعرض بانوان و آقایان محترم خواهد رسید.

و چون یکی از مقاصد عمده ادبی این انجمن ترویج و احیاء زبان فارسی در هندوستان است که زمینه مهیا و مساعدی از دیر زمان داشته و دارد بسی شایسته و مایه خرسندی است که علاقه‌مندان ادبیات ایران با قبول عضویت این انجمن پیشرفت این مقصود مساعدت فرمایند. برای این منظور هم دقتی تهیه شده و در اطاق مجاور برای امضای داوطلبان عضویت آماده میباشد.

بانوان و آقایان محترم پس از استماع بیانات دانشمندان مکرم و مشاهده چند پرده سینما در اطاق دیگر باصرف جای اعضاء انجمن رامشعوف و سپاسگذار خواهند فرمود.

خانمها آقایان!

فعالیت انجمنهای روابط فرهنگی فقط از جنبه علمی و ادبی است و از محیط سیاست بکلی دور است یکی از وظائف انجمن روابط فرهنگی ایران و هندوستان سخنرانیهای تاریخی و ادبی و علمی است که هم اسباب مزید بصیرت عمومی حاصل شده و هم وسیله جلب توجه علما و ادبای دولت بفرهنگ ملی بیکدیگر فراهم آید اکنون بر حسب اشاره هیئت مدیره این انجمن مختصری از روابط فرهنگی ایران و هند عرضه میشود.

۱ - روابط ایران و هند پیش از اسلام :

زبان زند یا اوستا که در ادبیات فارسی به « زنداوستا - زور و اوستا - زند و اوستا - استا و زند » تمیز میشود ، بازبان « سنسکریت » که زبان صرفی و نحوی و علمی و ادبی هندوستان است تو امان و هر دو از یک شکم زائیده شده اند ، چنانکه امروز اوستا را بمدد کتب قدیم سنسکریت حل میکنند .

آریائی ها در دوره « هندوایران » و آریائی های شمالی تر همه بدو دسته خدایان خوب و بد که اصل و پایه خیر و شر در این عالم شمرده میشدند ، معتقد بوده و یکدسته را از روی میل و دسته دیگر را از روی لابدی ستایش میکردند و بتدریج ستایش خدایان شریر باوراد و ادعیه ای که بشر را از شر آنها صیانت کند محدود گردید .
خدای خیر و خوبی آریائی ها « دیوه » و همگنان او بودند ، و « دیوه یسنان » در ایران و سند و پنجاب و هند بعبادت خدایان میپرداختند .

زردشت در ایران اینمعنی را معکوس کرد ، و در اوستا « اهوره مزده » را خدای خیر و « دیوه » را خدای شر معرفی فرمود .

جنگ دیویسنان و مزده یسنان ، سالیان دراز در ایران دوام یافت ، و از افسانه های کهنه ملی برمیاید که مزده یسنان کمتر و ضعیفتر و دیویسنان زباتر و قویتر بوده اند - « افراسیاب » آریائی از اولاد « تور » مالک توران همواره میتوانست از هند و چین که مراد پنجاب و ترکستان شرقی است یاری بخواهد - و چیزی که بدرد مزده یسنان با فرجود کیشان خورد تمایل سگهای جنوبی (سگستانیان) با سگزیان و خاندان گرشاسپ و زال ورستم بایرانیان و مخاصمه آنها با تورانیان بود .

پس دیدیم که ایران و هند چه از حیث زبان ، چه از حیث نژاد و چه از حیث دین متحد بوده اند ولی پس از جدائی دینی بازمیتولوجی و اساطیر اولین و کهنه خدایان آنان یکی بوده است ، جز اینکه خدایان خیر و خدایان شر در نظر دولت معکوساً جلوه میکرده است . در روابط سیاسی نیز هیچوقت ایران پیش از اسلام متعرض هند و بالعکس هند متعرض ایران نمیشده است . سرحد ایران از پنجاب پیش نرفته بود و از قضا « اسکندر » هم نتوانست از آنجا بیشتر برود .

ارتباط علمی و ادبی بین هند و ایران، در زمان ساسانیان زیادتر شد. علمای ریاضی، منجمان و پزشکان هند، و کتب آنها مورد استفاده ایرانیان قرار میگرفت. دستجات موسیقی دان از هند بایران طلب شده اند و از این حیث ارتباط موسیقی و شعر بین دو قوم برقرار بوده است. ابوریحان بیرونی در تحقیقات عروسی هند میگوید بنای اشعار آنها بر هجاها (سیلابها) مخصوص و بر اشعار «سه لختی» بوده است. و این اشعار سه لختی است که در اواخر ساسانیان در «ترانه های هشت هجائی» و با قافیه شهرت کرده بود و نمونه آنها قطعه سه لختی «یزید بن مفرغ» و سه لختی اهالی بلخ در هجو «اسد بن مسلم» است که در وزن هشت هجائی با قافیه است. و غالب عبارات مسجع سه قرینه ای خواجه «عبدالله انصاری» هم یادگار همین ابیات هشت هجائی و سه لختی است و امروز هم در میان کیلک ها و کردهای خراسان ازین سه لختی های هجائی موجود است (بمقالات شعر در ایران سال پنجم مجله مهر بقلم نگارند و جلد دوم سبک شناسی فصل نثر فنی تألیف نگارنده رجوع شود) نقل کتب از هند بایران

از ترجمه کتب دینی هندوان در عهد ساسانیان خبر نداریم، و شاید اختلاف معکوس دو مذهب این اجازه را نمیداده است که اشعار «والمیکی» یا سرودهای «مهاوهارا» در ایران زردشتی که از «دیوه» خوشش نمیاید، ترجمه شود. اما خواهیم دید که همین کتب در دوره اسلامی مکرر بفارسی ترجمه میشود. روشنترین گواه بر قراری روابط ادبی و اخلاقی بین دولت آوردن یا آمدن «کلیله و دمنه» است بایران. و ترجمه شدنش بزبانهای پهلوی و سریانی که هر دودر ایران رواج کامل داشته است.



آخرین دلیل ارتباط معنوی ایرانیان با هندوان مهاجرت و جوار گرفتن نجبا و دانایان زردشتی است بهندوستان که هنوز هم صد هزار خانوار از آن مردم در هندوستان جوار یافته و زیست میکنند.

۲- روابط بعد از اسلام:

پس از فتوحات خیره کننده اسلام و ظهور دین جدید تمدن بزرگی در آسیای

وسطی برقرار و روابط دیگري میان دو کشور ایجاد شد که از لحاظ تاریخ سیاسی و فرهنگی، بسیار بسیار قابل مطالعه و بحث و گفتگو است.

تمدن «اسلامی - ایرانی» یا تمدن «مسلمانان» که اصلاً خاص ایران است تا کوههای سند و تنگه خیبر و پنجاب امتداد داشت و ادبیاتی پر دامنه و لطیف به همراهی غازیان ترک و تاجیک و سیستانی و زاولی بآن حدود راه یافته بود.

تا قرن سوم دولت بودائی «ریتیلها» تمامی سند و زابل را در دست داشت و ادبیات هندی به همراه دین مبرور در آن مرز و بوم غلبه داشت - اما از اواسط قرن سوم بوسیله «صفاریان» یا آل لیت بآن دولت که تا آنروز با اعراب هر طور بوده با جنگ و گاه با صلح کنار آمده بود منقرض گردید - چیزی نگذشت شهر «غزنوین» بدست «عمرو لیت» آباد شد و در اندک مدتی آن شهر مرکز بزرگترین فعالیت‌های سیاسی و دینی و ادبی گردیده پایتخت یکی از مقتدرترین پادشاهان ایران (محمود زاولی) پسر سبکتکین واقع شد.

محمود و جانشینان او تمدن خراسان (تمدن سامانیان) را تا ساحل محیط هند جلو بردند و آبادترین صوبه‌های هند را زیر سلطه فرهنگی و سیاسی خویش در آوردند شهرهای پراساور - لاهور - دهلی، کالنجر و ملتان مرکز بزرگ و پر ثروتی برای ترویج تجارت و بسط علوم دینی و ادبی و اخلاقی و فرهنگ فارسی قرار گرفت، نظم قوی و احتساب مقتدرانه دولت طولانی محمود و اعقاب او غوربان مدت سه قرن از قرن ۴ تا ۷ در پنجاب و کشمیر و قسمت بزرگی از هند بتربیت و تهذیب اسلامی و فرهنگ عظیم فارسی را که زائیده دولت سامانی و جانشینان او بود، بسط و توسعه داد، و از اینوقت ادبیات فارسی طوری در هندوستان استقرار یافت که بزودی توانست از خود مکتب جدیدی بوجود بیاورد که تا امروز بهمان استواری و محکمگی و زیبایی پابرجاست و هنوز پایه و مایه آن محو نشده است و میتواند با ادبیات انگلیسی که طبعاً زبان علمی هند شده رقابت نماید.

۳ - هند شناسی بعد از اسلام:

در دربار خلفای عباسی حکما و پزشکان و منجمان و هیوین و ریاضی دانان

بزرگ بودند که بعضی از آنها را پادشاهان سند و هند رسماً انتخاب کرده و فرستاده و گروهی خود باین ممالک آمده بودند.

ریاضیات و طب و نجوم از علوم هندوستان بیشتر مورد استفاده واقع میشد و از تاریخ هند نیز عبری و فارسی ترجمه و نقل میگردد.

کتاب مهابهارتا که یکی از کتب عمده ادبی و دینی هندوان میباشد بزبان تازی و فارسی موجود بوده است و مؤلف مجمل التواریخ و الققص گوید (ص ۱۰۷) «کتابی دیدم قدیم از آن هندوان که ابوصالح بن شعیب بن جامع از زبان هندوانی بتازی ترجمه کرده بود و ابوالحسن علی بن محمد الجلتی خازن دارالکتب جرجان در سنه سبع عشره و اربعه مایه آنرا پیارسی کرده بود از بهر سپهبدی از آن دیلمان و کتاب بخط ناقل بود بدین تاریخ... و من اصل پادشاهان بقصه مختصر اندر آوردم و نقل کردم زیرا که هیچ جای دیگر نیست» و «ابوریحان البیرونی» که امسال سال هزارم وفات آن بزرگ مرد است، دیری در هندوستان زیسته و کتاب نفیس «تحقیق مالمهند» را در تمدن و علوم و فنون و فرهنگ هندوان بزبان تازی در آورده و اکنون موجود هست.

از قرن ششم و هفتم بعد در سایه تربیت پادشاهان و سلسله های مختلف ملوک اسلامی هند، اهل فضل از دریای علوم و فنون و از تاریخ و عقائد و ملل محل آن مرز و بوم بزبان تازی و فارسی گنجینه ها نهاده اند و بار دیگر کتب عمده ادبی هند نیز از قبیل «مهابهارتا»، که ترجمه ای موسوم به «جنگنامه» است و (راماین) بهمین نام و (جوگنامه) و فلسفه «کریشنا» و صدها کتاب و افسانه های عاشقی چون «قل و دهن» و غیره بفارسی ترجمه شده است و اکنون نیز ببرکت انجمن روابط ایران و هند امید است فن هندشناسی در ایران و ایران شناسی در هند رواج و رونقی از نو پیدا کند.

۴ - مکتب ادبی یا سبک فارسی درهند:

گفتیم که شعر فارسی در هندوستان طوری ترقی کرد که توانست مکتب خاصی بنام خود ترتیب دهد - اتفاقاً نثر فارسی نیز در هندوستان اگرچه مکتب مخصوصی ندارد اما کارهایی کرده است و ما اینجا راجع بهر دو فن از نثر و نظم مختصر اشاره مینمائیم:

الف: شیوه نثر درهند:

نباید نوشته های عوفی و منهاج السراج و حسن نظامی مؤلف تاج المآثر را که

در قرن هفتم در هند تحریر شده است، یا کتابهایی از قبیل سخنان فریدالدین شکر گنج عارف معروف که در اوایل قرن ۶ در هند تألیف شده است در عداد نثر هندی قرار دهم زیرا اینها همه پیروان نویسندگان خراسانند و باید قدیمترین نثر خاصه به هندوستان را که دارای شخصیت و مزایای خاصی است در کتات کبیر «اعجاز خسروی» تألیف «امیر خسرو دهلوی» معروف به «سعدی هندوستان» بدست آورد.

امیر خسرو شاعر و نویسنده ایست که در آب و هوای هند بار آمده تأثیر آن اقلیم در نظم و نثر و سلیقه و روح او آشکار است.

اعجاز خسروی نثری است عالمانه و متکلفانه و در شیوه خودبی نظیر است اما نه بیای کلیله و دمنه بهرام شاهی میرسد، نه بیای مرزبان نامه و نه بیای گلستان سعدی و از این جنبه که صرف از لحاظ فصاحت و بلاغت و انسجام است اگر بگذریم - دریائی است از فواید و ابتکارات و تحقیقات ادبی و صرفی و نحوی و معانی و بیان و هزاران فواید دیگر.

از آن دوره تا عهد مغول هند که عهد اختلال سیاسی هند است چیز مهمی بدست نمآید که قابل ذکر باشد. ولی در عهد مغول دو مکتب نثری در هند پیدا میشود یکی مکتب «ابوالفضل» که متمایل بفارسی خالص نویسی است، دیگر مکتب «مولانا ظهوری» که در سه قطعه نثر خود که در مقدمه کتابی نوشته است، تفننات و سحر کاریها و معجز نمائیها کرده است، و نثرهای پیدچیده و سحر کار «مولانا بیدل» را باید دنبال آن شیوه شمرد.

لیکن نثر بداولی و فرشته و سیر المتأخرین و منشآت طفرائی مشهدی و غیر هم، شیوه رایج نویسندگان و مترسلان هندی و ایرانی است.

ب: شیوه نظم در هند:

من ناگزیرم این فصل را نیز مختصر سازم، زیرا هم وقت گذشته و هم این میدان بقدری فراخ است که هنوز داد آن داده نشده و جز باختصار فعلا نمیتوان از آن بحث کرد.

از شعرائی که شیوه خاصی در ادبیات فارسی هند بروز داده اند ما قدیمتر از

امیر خسرو دهلوی سراغ نداریم، مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی هر دو در هند پرورش یافته اند، اما مسعود پیرو عنصری و ابوالفرج موجد شیوه خاصی است که در هند پیروی نشد ولی در خراسان از آن شیوه تقلید و پیروی بعمل آمد. پس باید «امیر خسرو» را مقدم شعرای فارسی زبان هند شمرد و آخرین شاعر نامی هند را باید «محمد اقبال» دانست.

اینجا لازم است، مختصری از جنبش و حرکت طبیعی شعر فارسی گفته شود تا بتوانیم جزم و موجز از شیوه شعر هندی بحث کنیم.

ج - تحول و تطور در شعر فارسی

شعر با صورتی ساده و آوازی بی تکلف و بدون قافیه در همه جای عالم شروع شده است و نمونه‌های همه موجود است. ولی چیزی نگذشته است که نثر فنی بطرف شعر دراز شده خصوصیات برای زیبایی خود از شعر میگیرد و شعر برای حفظ حیثیت و شخصیت خود پیرایه ای تازه و تکلفی نو بر خود میافزاید، و از اینرو صورت و آوازان و قیود صوری یعنی اسکلت شعر در این تنازع دستخوش تطور میگردد.

معانی و طرز تطور معنوی شعر هم بهمین صورت گاهی بسبب ربودن نثر آن معانی را و گاهی برای نو کردن بازار و باز شدن دست و پای گویندگان و ایجاد و ابداع و تجدد که طبعاً ممدوح و مورد توجه عمومی است طرز بیان و شیوه ایراد معانی و خود آن معانی نو میشود. در این تنازع بقا گاهی هم نوع مرغوب از بین میرود و نامرغوب جای آنرا میگیرد.

شعر عربی و فارسی بیشتر از اشعار دیگر ملل تابع این تطورات شد و شعر فارسی از عربی نیز بیشتر دچار این تحولات گردید.

اینک فهرستی از سبک‌های شعر فارسی:

- ۱ - سبک سامانی و غزنوی - ساده و صریح متکی به تشبیهات و وصف روشن.
 - ۲ - سبک عراقی، پر صنعت و ترکیب الفاظ زیبا و اظهار علم و پراز کنایات
 - ۳ - سبک هندی پراز استعاره و کنایه و غیر صریح و بسی اعتنا به حقایق محیط
- باز هر يك از این سه مکتب بچند مکتب و چند شیوه و طرز تقسیم میشود که جای تحقیق آنها در کتب «سبک شناسی» است.

د - شیوه اخیر یا مکتب هندی

در هندوستان ادبیات بویژه شعر از اعصار قدیم وجود داشته و بزبان سنسکریت و کجراتی وارد و و هندی و غیره شعرها گفته و میگویند .

اقلیم هند و آب و هوای آنجا و طرز معیشت و فلسفه و دیانت هند صاحبان افکار دقیق و شعرای خیال‌باف و رقیق القلب بوجود می‌آورد .

حزن و دل‌باختگی عمومی از طرز ازدواج و عشق و زناشویی زن و مرد هندی پیداست ، مردی يك زن بیش نمیگیرد و زنهم يك مرد زیاده نمیگیرد ، زن خوب‌وستی زنی است که اگر شویش مرد با او در آتش بسوزد و بدبخت‌تر از او زنی که در عین جوانی شویش بمیرد و تا زنده است مانند شخص جزامی با او رفتار کنند که چرا با شوی خود نسوخته است !

قطع علاقه از دنیای فانی و عدم توجه بماده و توجه تام به آخرت و بسیار دقایق دیگر سبک شعر حزین و سوزناک و رقیق و سرتاسر خیال و کنایه و رمز هندی را بوجود آورده است که از دنیویات جز عشق و از عشق جز شکوه هجران و سوزش حرمان را قابل آن نمیدانند که در شعر وارد سازند و از اینرو غیر از عشق و خیال بافیهای صوفیانه و مختصری وصف طبیعت آنهم غیر طبیعی و اغراق آمیز در ادبیات هندی کمتر دیده میشود ، و این شیوه که بخلاف شیوه شعرای قدیم هند (قبل از میلاد) است تقریباً بتدریج در هند قوت گرفت و بعد از ورود ادبیات اسلامی در هندوستان خاصه اصول تصوف که منشاء او هم خود هنداست یکی در دیگری تاثیر بخشید و مکتب تازه‌ای پدیدار ساخت .

خلاصه پس از « امیر خسرو » و شاگردش « حسن دهلوی » که شیوه خراسانی و عراقی هنوز در اشعارشان دیده میشود ، رفته رفته ادبیات در آسامان نکت کرد و بار دیگر در عصر تیموریه رونق گرفت و شاعرانی نامی چون فیضی - عرفی کلیم - غنی - نظیری و ظهوری و بالاخره بیدل با میرسد اقبال هم در يك مکتب ظهور کرده اند و هر چند میتوان برای هر کدام مکتب جدا گانه قائل شد اما در مقابل شیوه عراقی و خراسانی اینها همه را يك مکتب باید نامید .

در اشعار عصر سلجوقی مضمون بندی‌های ابوالفرج و انوری و خاقانی و نظامی

و کمال‌الدین اسمعیل طوری انظار شعرای فارسی زبان را بطرف مضمون‌بندی و رقت و یک‌نوع نازکی بیان متصنعانه جلب کرد که اگر قدرت طبع سعدی و حافظ و سلمان و معاصرین آنها درین میانه ظاهر نمیشد و مدتی افکار و طباع را بتقلید از خود وادار نمیکرد، هر آینه سبک هندی (یعنی اساسی که بعد‌ها در هند با تخیلات نازکانه مخلوط گردید) زود‌تر از عصر جامی و محتشم و بابا فغانی بروز و ظهور کرده بود.

ما برای شیوه هندی همان سخن را تجدید میکنیم که بالآخر گفتیم - و علاوه میکنیم که چون شعرا دیدند که دیگر بیایه حافظ و سعدی نمیرسند و بروبوم معنی همه رفته شده است و حتی کار جامی و مکتبی و هلالی را هم نمیتوانند بکنند، بسروقت لطف مضمون و باریکی خیال و تجدیدی افتادند که از آن میانه بزرگانی چون فیضی و صیانت و عرفی و کلیم و صدها استاد دیگر بیرون آمد و در واقع همان موجبات که سبک «سمبولیسم» را در فرانک بوخود آورد موجب بروز این سبک که بی‌شبهت بسمبولیسم نیست گردید.

خلاصه کثرت کنایات و استعارات که اشعار طالب‌آملی را قدری خشک ساخته و دقت مضمون و بی‌اعتنائی بالفاظ و عدم توجه بحقایق و مادیات و پرداختن بمعانی و دقایق مضمون - کاری کرده است که شما از قرائت دیوان یک شاعر بزحمت خواهید توانست محیط واقعی و حالات حقیقی وی و صفات راستین ممدوحان یا معشوقان او را بدست آورید، زیرا همه جا ضرورت باریکی مضمون و نازکی معنی مانع از بیان واقع شده است - در حالی که از شعر حافظ و سعدی و خاقانی و انوری و فردوسی و مسعود سعد سلمان و سنائی میتوان زندگانی و چگونگی محیط عمومی و خصوصی آنها را بدست آورد.

وقتی فرخی از معشوق خود حرف میزند، شما از تمام صفات او حتی از لاغری یا فربهی، بلندی یا کوتاهی، سفیدی یا سیاهی، و سن و خوی از روی واقع مطلع میشوید - یا اگر از ممدوح سخن گوید تا حدی که ادب و ترس اجازه میداده است اخلاق مختلف ممدوحین او را میتوانید دید.

ولی هرچه شعرای مضمون ساز که ابتدای آنها خاقانی و نظامی و کمال الدین است، میرسید این سادگی و راستگویی کم و کمتر میشود تا برسیم بمکتب هندی که از تمام يك ديوان مثل طالب آملی و صایب تبریزی و وحید قزوینی و حتی از ديوان مولانا جامی جز صورت سازی ها و عشقهای سطحی و الفاظ و مضامین و رقت و سوز (الاماشدوند) چیزی دستگیرتان نمیشود، و اگر قصاید و مثنویات کلیم و فیضی نمی بود نمیشد فهمید که این شعر با کدام پادشاه و در کدام عصر و چگونه زندگی میکرده اند.

اما در عوض آنقدر لطایف و ذوقیات و حال و سوز و تحریک و انگیزش و تغییرات از حالات مختلف بشری می بینید که مست میشوید و چندان امثال و حکم بنظر میرسد که مایه تعجب است اما بالاتر از همه باز توجه بطرف مضامین نبسته است. راستی اگر کسی بتواند با نازک کاریها و دقایق و رنگ آمیزی شاعرانی مانند «بیدل» و «غنی» و «غالب» و امثال آنها مخصوصاً بیدل مأنوس شود و بدان خوی گیرد دیگر محال است از اشعار شعرای خراسان و حتی سعدی و حافظ لذت ببرد. همانطور که اگر کسی باغذای پرفلفل هندوستان انس گرفت محال است بتواند از خورشهای بیمزه ایران - یعنی بیمزه بمذاق او - لذت یابد، این يك حقیقتی است!

«شبهی نعمان» درین باره مقالات خوب دارد ولی خود او هم بامذاق هموطنان خود نزدیک و متأسفانه بغذاهای فلفل دار مأنوس بوده است.

هنر «محمد اقبال» را ازین جا میتوان دریافت که با وجود اینکه سالها شعر بزبان اردو گفته بود بعد که خواست بفارسی شعر بگوید توانست قید گذشته مکتب هندی را تا حدی از گردن بردارد و قطعات روان و پر معنی او بر این مدعی گواه هست و علت حقیقی هم این است که اقبال قصدش بیان حقایق بوده است نه بستن مضمون نبسته و در آن حقایق هم نظرش بمسائل محسوس و فلسفه مادی و حیات دنیا بوده و ازینرو شیوه اش کمی بشعرای قدیم و امروز ایران و بقول آقای داعی الاسلام «صاحبان سبک فجر» نزدیک گردیده است.

چون صحبت از دوست فاضل ما آقای داعی الاسلام شد، ضرر ندارد برای مزید توجه ایشان بگوئیم که در پایان دولت صفویه و ظهور انقلابات عظیم قرن دوازدهم هجری در اصفهان (شهر آقای داعی الاسلام) از شعرای بزرگ آن عصر مانند آذر، هانف عاشق طبیب، رفیق، صباحی و غیرهم بریاست «مشتاق» انجمن کردند و قرار دادند که سبک «هندی» یعنی مکتب «صائب» و «عرفی» و «کلیم» و «وحید» و «طالب آملی» را بر چینند و دوباره مکتب حافظ و سعدی و نظامی و انوری را نوسازند، و اینکار را کردند و از آنمیان ترجیح بندهاتف و ترکیب بندهای ضیاء اصفهانی و غزلیات مشتاق و عاشق و رفیق بوجود آمد،

در دوره قاجاریه این (رئیس) باز هم دنبال شد و عاقبت شعرا و نثر نویسندگان بمکتب قدیم خراسان باز گشت کردند.

در مشروطه مکتب تازه ای که مرحوم ادوارد براون اشاره بدان کرده است بوجود آمد و آن نوع سبک ساده و ره آلیست بود که از حیث اصول با مکتب قدیم فرق نداشت: یعنی میخواست بمادیات و اوضاع دنیوی همانطور که هست توجه کند.

این مکتب توسط شعرائی که مجال کافی نداشتند در سال ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ هجری بنا شده بود و لازم بود اصلاحاتی در آن بعمل آید و این اصلاحات را انجمن موسوم به «دانشکده» که در ۱۳۳۵ دایر شده بود رسمیت داد و از نتیجه آن یکنوع تجدد فکری که در قوالب الفاظ صحیح فارسی در آمده باشد پیدا کردید که هنوز هم باقی است، و مظاهر وطنی و ملی و اخلاقی این شیوه غالباً قصاید و مثنویات و قطعه است و در غزل سازی تصرفی بعمل نیامده است.

غزل و اشعار غنائی در ایران دو مکتب دارد. یکی مکتب حافظ و سعدی و مشتاق (مکتب عراقی) و یکی هم مکتب صائب و عرفی (مکتب هندی) و مکتب تازه دیگری که آنهم نوعی از سبک هندی است و بشیوه های اروپائی نظر دارد.

پس سبک (قجر) که آقای داعی الاسلام مدعی درک و شناختن آن شده اند و احیاناً بآن نظر خوبی هم ندارند باین سادگی هم نیست که فرض فرموده اند.... امروز در همین تهران چندین مکتب هست جمعی نگاهبان سبک قدیم و برخی

هوادار سبک وطنی و ملی و گروهی طرفدار شیوه عراقی و جمعی دوستدار سبک هندی و عده ای متمایل بافکار اروپائی که آنرا هم باید نوعی از هندی یارمانتیک پنداشت .
۵ - خاتمه در شعر غنائی هندوان :

امیدواریم بهمت اولیای فرهنگ دو کرسی در دانشگاه بتعلیم زبان اردو و سنسکریت اختصاص داده شود تا ازین بهتر بتوانم بکنه ادبیات «هندوان» نیز پی ببریم ما با ترجمه هائی از ادبیات قدیم هند و اشعار غنائی عصور اخیر آنقوم آشنائیم و ازینراست که میخواهم تحقیقات بسیار ابتدائی که بدست آورده ام در خاتمه سخنرانی ساده خود بعرض رسانم .

هندوان غزل را از قول زنان میسازند و همیشه گوینده عاشقه ایست که از ممشوق یا شوهر هوسناک و بیرحم خود شکوه میکند یا زنی هوسناک بامردی گفتگو دارد .
 این زنان را هندوان در ادبیات خود طبقه کرده اند ، و برای هر یک نامی نهاده اند و آنها را باعتبار اخلاق و سنین عمر بچند دسته قسمت کرده اند .

۱ - صالحه ۲ - صالحه بیخبر ۳ - صالحه شاکیه . ۴ - شاکیه که بکنایه با شوی سخن میگوید ۵ - شاکیه که بصراحت شکوه میکند ، ۶ - شاکیه که عملاً شوهر را ملامت میکند ۷ - فاسقه ، ۸ - فاسقه مستوره ۹ - فاسقه غیر مستوره ۱۰ - مطربه و هر جانی

اقسام زن باعتبار سنین عمر :

۱ - کودک . ۲ - دوشیزه غیر مکلف (و ایندو دسته را از مباحث عشقی خارج نگاه میدارند و آنها را شایسته مغالزه نمی شمارند)

۳ - دختر جوانی که مقابل با (کاعب) عربست که هنوز بیستان بر نیآورده و آن بر دو نوع است :

الف : دوشیزه غافل که نمیداند عشق چیست ولی ضمناً عاشق کشی هم میکند و این همانست که خواجه در وصف او گوید :

دلبرم شاهد و طفلست بیازی روزی بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش
 بوی شیر از لب همچون شکرش میآید گر چه خون میچکد از شیوه چشم سیهش

و این نوع را نیز اقسامی است، یکی مواظب زیبایی است و آن زنی است که دائماً و لحظه بلحظه حسن او روز افزون است و این مضمون را شعرای هند برای چنین دوشیزه گفته‌اند و ترجمه‌اش اینطور است:

جوشش حسنش بود چندانکه گر نقاش از صورتی سازد شود از نا تمامی
شرمکین تا کشد نقاش چین يك حلقه از کیسوی او خرمن زلفش فتد چین روی چین
چین روی چین

ب: دیگر دوشیزه جوان که در بند خود نیست و خود آرائی ندارد - بخال و خط رنگ و بوجه حاجت روی زیبا را.

ج: دیگر آنکه از مرد بدش می‌آید

۴ - آگاه زن - برابر « ناهد عربی » که پستانهایش رسیده و برآمده است .

۵ - متوسط: صاحب دلال و ادب و تربیت کامل که از صحبت و معاشرت لذت می‌برد و اینحالت در هجده سالگی دست میدهد او هم حیا دارد هم از عشق چیزی می‌فهمد .
شاعری هندو در باره او می‌گوید و ترجمه‌اش چنین است:

واقف از عالم عشق است و نگارم لیکن شرم و عفت کشدش دست و ندارد تقصیر
عشق و عفت زد و سر سلسله‌ها بسته بر او خلق دیوانه او گشته و او در زنجیر

۶ - زن بزرك و رسیده برابر با (عانس) عرب که عشق او بر حیا می‌چربد مانند زلیخا عاشق یوسف .

و هر قسم از این اقسام را باز اقسامی است که تفصیل آنها بسیار است . و بالجمله غالب غزلیات هندوی از قول زنان شاکیه و باکیه است و خاصه آنها که بر مزوکنایه شوهر یا معشوق را متوجه بیرحمی و بیوفائی او میکنند و آنها را (دهرا) گویند:

منجمله غزلی است که زنی بشوهر می‌گوید:

نیلوفر چشمت از بیدار خوابی شب می‌خواهد بهم بر آید ،
نیلوفر تو پیش ماه شکفته ،
و حالا پیش خورشید می‌خواهد بخوابد !

در هند چشم را بنیلوفر تشبیه میکنند نیلوفر سرخ و کبود و زرد و سفید هر یک

موردی دارد - نیلوفر پیش خورشید شکفته و پس از غروب آفتاب می‌خواهد .

این زن بشوهر میگوید نیلو چشمت دیشب بیش ماه باز بوده و حالا که پیش من
آمدی و خورشید بر آمده است میخواهد بخوابد؟! :

زن دیگر که صبح معشوق را بالبان آلوده بصرمه میبیند میگوید :

آمدی وقت سحر با جامه زربفت شب فارغ ازرنجی که باران درد ل شب میکشند
صرمه تا امروز خاص چشم خوبان بود لیک حال میبینم که خوبان صرمه بر لب میکشند
رباعی دیگر در این مورد :

آمد بر من صبحکهان مست شراب گفتا زرمه چشم تو سرخ است و خراب
گفتم رمدی نیست بچشمم لیکن افتاده در او عکس دو چشم بیخواب
زن دیگر از شاکیات از گفتن کنایه و رمز نیز خود داری دارد ولی علماشوهر
یا معشوق را خجل میسازد .

ترجمه این شعر

شب تا بسحر در بر معشوق نشست از باده لعل و لعل دلبر شده مست ،
چون صبح شد آمد بسراغ من و من برخاستم و دادمش آینه بدست !
زنی که بصراحت حرف میزند و او را (ادھیرا) گویند :

ترجمه از قول چنین زن :

شب تا بسحر بپر کشیدی تمکش بیدار بماندی و ندیدی نمکش
لعلش بمکیده ای و اکنون بیداست در چشم تو سرخاب رخ گلرنگش
ایضاً رباعی :

از صرمه و غازه بتی سیمین تن ، بر هر دولبت نشانه بینم من ،
کوئی زده مهر بر دهانت آن زن ، تا بساد گری نگویی امروز سخن !

دیگر قاطنه - زن زیرک و آن بر دو قسم است ، زیرک در سخن گفتن ، زیرک
در کردار - دیگر زن متکبر و معجب بجمال خویش ، دیگر زن حاضر (حسود)
که دوست را از سفر کردن و حتی از بیرون شدن از خانه منع میکند - دیگر امیدوار
که انتظار بار سفر کرده و بیدار یار غایت میکشد و خود و خانه را بدین آرزو می
آراید و زینت کند ،

این مضمون معروفی است که برای این زن گفته اند :
انتهام